

چکیده:

جنبش‌های اسلامگرا در دو دهه گذشته تبدیل به یکی از مهمترین بازیگران سیاسی در منطقه خاورمیانه شده‌اند، هرچند پیشینه فعالیت‌های آنان محدود به سالهای اخیر نیست. تحولات مهم منطقه و جهان در این سالها سبب شده است که سنگینی حضور آنان بیش از پیش احساس شود و هر دولتی به تناسب منافع و ارزشهای خود در قبال آنان به گونه‌ای خاص موضع‌گیری کند. کشور مصر، بویژه در دوره سادات، از مهمترین مناطق شکل‌گیری و رشد گروه‌های اسلامگرا بوده است. انور سادات به نوعی تساهل در برخورد با این گروه‌ها قایل بود و باور داشت که توان کنترل و مهار آنها را دارد، ولی بحرانهای سال ۱۹۸۱ خطای دیدگاه او را نشان داد. بروز دگرگونی‌هایی در وضعیت منطقه، و از همه مهمتر اشغال افغانستان توسط نیروهای نظامی شوروی سابق، و همچنین تحولات درونی کشورهای عربی سبب شد تا اشکال گوناگونی از اسلامگرایی آشکار شود و گاه رقابتهایی میان گروه‌های اسلامگرا پدید آید. وضعیت افغانستان بهترین زمینه را برای اعلان حضور و قدرت‌نمایی این گروه‌ها فراهم کرد و به تدریج پدیده «افغان عرب» ظهور کرد، و البته نباید حمایت‌های آشکار و نهان دولتهای وقت کشورهای عربی را از یاد برد. مقاله خواندنی «ناگفته‌های جنبش‌های رادیکال اسلامی: از الجهاد تا القاعده» به بررسی پیشینه گروه‌های اسلامگرا بویژه در مصر پرداخته است و نحوه حضور آنان را در صحنه سیاسی و نظامی افغانستان نشان می‌دهد. در این بررسی تاریخی، همچنین، ظهور طالبان در افغانستان، چگونگی حمایت آمریکا و پاکستان از این گروه و نیز رابطه طالبان با گروه‌های رادیکال اسلامگرا مورد توجه قرار گرفته است. اصل مقاله طی پنج قسمت در روزنامه الحیاة (۱۷ اکتبر تا ۲۱ اکتبر ۲۰۰۱) چاپ شده است.

* پژوهشگر مسایل جنبش‌های اسلامی در جهان عرب

** کارشناس ارشد و مترجم مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هشتم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۰، صص ۱۴۰-۱۱۵.

در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۰ با فوت جمال عبدالناصر، رییس جمهور فقید مصر، اسلامگراها بویژه رهبران و اعضای اخوان المسلمین در مصر جان دوباره گرفتند. صدهاتن از اعضای اخوان در دوره ناصر یا در زندان شکنجه شدند و یا تحت تعقیب قرار داشتند، اما درعین حال نیروهای امنیتی مصر از فعالیت مخفیانه اسلامگرای رادیکال بی اطلاع بودند. درحالی که هسته های «الجهاد» مخفیانه و بی سر و صدا در روستاها و بخشهای مختلف مصر گسترش می یافتند سازمان اخوان از انتخاب انور سادات به ریاست جمهوری مصر استقبال کرد. سادات در جوانی و در سال ۱۹۴۰ با حسن البنا برای نخستین بار ملاقات کرد و در مقر اخوان پای درس او حاضر شد. سادات به فردی مؤمن و با تقوا معروف بود و عبدالناصر در موارد متعدد کوشید از شهرت او به نفع حکومتش استفاده کند. در سال ۱۹۶۵ که سازمان کنفرانس اسلامی تأسیس شد ناصر، سادات را به دبیر کلی آن انتخاب کرد تا درعین حال افکار عمومی جهان اسلام را به سود مصر تغییر دهد.

سادات وقتی به قدرت رسید شعار «حکومت علم و ایمان» را عنوان کرد و به رادیو و تلویزیون مصر دستور داد روزانه پنج بار اذان پخش کنند، همچنین قانون اساسی مصر را اصلاح کرد و ماده ای به آن افزود که تأکید داشت: «شریعت اسلام منبع اصلی قانون گذاری در کشور است». او پیش از این دستور آزادی زندانیان اخوان، پس از سالها اسارت، را صادر کرده بود و پس از اینکه در پی جنگ اکتبر بر محبوبیت مردمیش افزوده شد رسانه های مصر به او لقب رییس جمهور مؤمن را دادند. سادات در این هنگام با عمر تلمسانی، رهبر اخوان، علنی دیدار می کرد و چون از پایگاه وسیع مردمی اخوان اطلاع داشت به آنها اجازه فعالیت داد. البته در عین حال سادات هرگز به اخوان اجازه نداد که حزب سیاسی یا یک پایگاه سیاسی برای خود تأسیس نماید و اخوان هم به همین حد از خوش رفتاری حکومت رضایت داشت.

به نظر می رسد که تأکید سادات بر ادامه روابط دوستانه با اخوان موجب شد که دولت مصر تا سال ۱۹۷۳ که برای نخستین بار فعالیت یک تشکل اسلامگرای رادیکال برملا شد اقدامی علیه آنها انجام ندهد. سادات در این هنگام هرگز نمی دانست که روزی به دست گروه دیگری از این افراد کشته خواهد شد و تا وان سهل انگاری خود را پس خواهد داد.

در حالی که سادات می کوشید اخوان المسلمین را سرکوب کند اسلامگرایان تندرو با اغتنام فرصت از خلاء زندانی شدن طولانی اعضای اخوان استفاده کردند و سازمان «جماعة الاسلامیه» موفق شد پایگاههای خود را در دانشگاه قاهره تقویت کند. این سازمان این موفقیت را در حالی به دست آورد که مرکز فعالیت این گروه منطقه مصر علیا و مشخصاً استانهای منیا و السیوط بود. گروه الجهاد به رهبری دکتر ایمن الظواهری نیز گروه عمده دیگری بود که در مصر شهرت داشت. الجهاد را می توان در حکم کوره ای فرض کرد که دیگر گروهها و سازمانهای جهادی مصر در آن گداخته و آبدیده شدند و برخی خیلی سریع در مناطق قاهره و استانهای ساحلی گسترش یافتند و برخی دیگر پیرو سازمانهایی بودند که از بدو تأسیس در دهه شصت هدف سرکوب نیروهای امنیتی مصر قرار داشتند، ولی دولت آنها را کاملاً زمین گیر نکرد تا برهمبستگی رییس جمهور با اسلامگراها (مشخصاً اخوان) خدشه وارد نشود.

شایان گفتن است که «جماعة الاسلامیه» در دهه هفتاد گرایش اسلامی سازماندهی نشده و مستقل از دیگر سازمانها به شمار می آمد که با نام «جماعت دینی» عمدتاً در دانشگاهها فعالیت می کرد. ولی تتی چند از جوانان مؤمن عضو جماعت نام آن را به «جماعة الاسلامیه» تغییر دادند. از چهره های برجسته این جوانان می توان به عبدالمنعم ابوالفتوح و عصام العریان (از دانشگاه قاهره)، ابراهیم الزعفرانی و خالد داود (از دانشگاه اسکندریه)، السید عبدالستار و احمد الدغیدی (از دانشگاه عین الشمس)، خیرت الشاطر (از دانشگاه المنصورة)، اسامه عبدالعظیم و عبدالله سعد (از دانشگاه الازهر)، انور شحاته (از دانشگاه طنطا)، محی الدین عیسی (از دانشگاه منیا) و اسامه حافظ و صلاح هاشم (از دانشگاه السیوط) اشاره کرد.

در حالی که گرایش عمومی در دانشگاههای مصر حمایت از تغییر مسلحانه بود این حزب در دانشگاهها بویژه در منطقه مصر علیا و استانهای منیا و السیوط به سرعت رشد کرد. با وجود این در سال ۱۹۷۹ این حزب تحت فشار و نفوذ عناصری چون کرم زهدی، ناجح ابراهیم، عاصم عبدالماجد، اسامه حافظ، عاصم دربان، فؤاد الدوالیبی، طلعت

فؤاد قاسم و حدی عبدالرحمن با سازمان «الجهاد» همپیمان شد و سایرین به «اخوان» پیوستند.

پوشیده نیست که اندیشه‌های سید قطب، رهبر سرشناس اخوان، در کتاب معالم علی الطریق، سال ۱۹۵۷، یکی از منابع اصلی و مؤثر در شکل‌گیری جنبش‌های اسلامی رادیکال به شمار می‌آید. هرچند سید قطب در اواسط دهه شصت میلادی اعدام شد اما کتابش مرجع اسلامگراهای رادیکالی شد که پرچم جهاد را برافراشتند و حکومت و حاکم را تکفیر کردند. در دوره ناصر آنگاه که جوانان اخوان در زندان نزد حسن الهضیبی، مرشد اخوان، راه‌های مقابله با تندروان جدید و شیوه‌های حمل سلاح و مقاومت در برابر حکومت را می‌خواندند کتاب سید قطب به خارج راه یافت و موجب شکل‌گیری نخستین گروه جهادی در قاهره به رهبری اسماعیل طنطاوی، تبعیت نبیل البرعی، یحیی هاشم، محمد عبدالعزیز الزقاوی، علاء مصطفی و ایمن الظواهری کم سن و سال شد. پس از آن یکی از اعضای اخوان یک سازمان جهادی با تفکرات تکفیری تأسیس کرد. این فرد علی اسماعیل، برادر عبدالفتاح اسماعیل، بود که با سید قطب اعدام شد. او پس از اینکه این سازمان را تأسیس کرد نامش را «جماعة المسلمین» گذاشت ولی در رسانه‌ها به نام «التکفیر و الهجره» مشهور گشت. این سازمان توانست ۱۵ نفر از جوانان اخوان که اغلب آنها از قاهره و منیا و اسیوط بودند از جمله شکری مصطفی را که در دوره بعد سازمان را رهبری کرد جذب خود کند. این سازمان تمام جامعه اعم از فرمانروا و فرمانبردار را تکفیر کرد و اعلام داشت که جامعه اسلامی در دو مرحله شکل می‌گیرد: مرحله نخست مرحله هجرت به مکانی دور دست برای ایجاد «جامعه طاهر» و مرحله دوم «مرحله توانایی» است که طی آن باید بازگشت و به محاربه با حکام بلاد برای ایجاد دولت اسلامی پرداخت. البته اسماعیل از اندیشه‌ها و سازمانی که تأسیس کرده بود عدول و در سال ۱۹۶۹ اعلام کرد که بار دیگر به گروه مادر یعنی اخوان المسلمین پیوسته است. بلافاصله شکری مصطفی رهبری گروه تکفیر و الهجره را به عهده گرفت، اما او نیز در حالی که جزوه‌ای برضد حکومت منتشر می‌کرد دستگیر و زندانی شد. در سال ۱۹۷۱ وقتی که شکری مصطفی از زندان آزاد شد دهها نفر از کسانی که کار اداره و یا دانشگاه را رها

کرده بودند به او پیوستند. در واکنش به اقدام پلیس مصر در دستگیری ۱۴ عضو این سازمان شکری و چند تن از پیروانش در ۳ جولای ۱۹۷۷ اقدام به ربودن شیخ حسین الذهبی، وزیر وقت اوقاف مصر، کردند تا دولت را ناگزیر به اجابت درخواستهای خود نمایند. آنها آزادی الذهبی را مشروط به آزادی زندانیان خود و پرداخت خون بها کردند. دولت این درخواستها را نپذیرفت و سازمان التکفیر و الهجرة تهدید خود را عملی کرد و شیخ الذهبی را در تاریخ ۷ اوت به قتل رساند، چند هفته ای از این واقعه نگذشته بود که شکری مصطفی و چهارتن از یارانش به دار مجازات آویخته شدند و حکم زندان دیگر یاران او به نسبتهای مختلف صادر شد.

سادات در این هنگام به اقدامات قضایی اکتفا کرد و به اقدامات سرکوبگرانه اضافی که پیش از این، پنج سال قبل، انجام داده بود روی نیاورد. در ابتدای دهه هفتاد صالح سریه، از اتباع اردن، از کشورش به عراق و از آنجا به مصر فرار کرد و در پی حوادث اول سپتامبر سازمانی جهادی تأسیس کرد که بارزترین عضو آن حسن الهلاوی و کارم الاناضولی بودند. او و سازمانش در سال ۱۹۷۴ کوشیدند مقر دانشکده مهندسی نظامی را با هدف دستیابی به سلاح و حمله به مقر کمیته مرکزی که سادات با مسئولان کشور در آن تشکیل جلسه داده بود تصرف کنند و سپس به ساختمان رادیو و تلویزیون بروند و تشکیل دولت اسلامی را اعلام کنند. اما این تلاش شکست خورد و اعضای این سازمان دستگیر شدند، سریه در سال ۱۹۷۵ اعدام شد و دیگر اعضا به حبس محکوم شدند.

تخمین شمار گروههای جهادی که پس از این زمان شکل گرفت دشوار است و در کنار سازمان یحیی هاشم، اسماعیل طنطاوی و ایمن الظواهری سازمانهای دیگری مخفیانه شکل گرفتند که شاید مهمترین آنها سازمان مهندس محمد عبدالسلام فرج صاحب کتاب الفریضه الغائبه باشد که اغلب گروههای دینی را از این جهت که فریضه جهاد در شمار اصول آنها نیست به شدت مورد انتقاد قرار می داد. فرج در مسجد الفتح در محله امبابه با عبود الزمر، طارق الزمر و نبیل المغربی که هسته اصلی معروف ترین سازمان با نام «الجهاد» بودند ملاقات کرد. او سپس به استانهای ساحلی و مناطق قاهره عزیمت کرد و با رهبران گروههای جهادی که در این مناطق پاگرفته بودند دیدار کرد و توانست آنها را تحت پرچم

«سازمان الجهاد» متحد کند. این وقایع در حالی اتفاق افتاد که سادات و دستگاه امنیتی او در درجه نخست به فعالیت ناصریستها و چپیها توجه داشتند و سادات این جریانها را دشمن شماره یک خود تلقی می کرد. در عین حال در این زمان سازمان «جماعة الاسلامیه» در کمال آرامش در محافل دانشجویی دانشگاههای مصر بویژه در استانهای مصر علیا گسترش می یافت. مرجع این است که سازمان جماعة الاسلامیه در اصل در استان منیا توسط اسامه حافظ و صلاح هاشم شکل گرفت و سپس در دیگر استانها گسترش یافت. در منطقه مصر علیا طلعت فؤاد، قاسم و کرم زهدی، عاصم عبدالماجد، ناجح ابراهیم و عصام درباله به این سازمان پیوستند. نتیجه دیدار فرج و زهدی در اوایل سال ۱۹۸۰ توافق این دو در مورد ادغام سازمان الجهاد و الجماعة الاسلامیه به رهبری دکتر عمر عبدالرحمن بود. پس از آن اعضای شورای سازمان جدید به الفیوم رفتند تا با عبدالرحمن بیعت کنند. در این زمان نیز اخوان می کوشید خود را با شرایط جدید وفق دهد و زخمهای گذشته را ترمیم نماید. بویژه اینکه رهبران جوان اخوان در سالهای نخست دهه پنجاه، در ابتدای دهه نود در شمار پیرمردان تلقی می شدند. افزون بر این در خلال سالهای عزلت اخوان اعضای سازمان نظامی مخفی اخوان موسوم به «سازمان ویژه» توانسته بودند نفوذ خود را بر این سازمان گسترش دهند. حسن الهضیبی، مرشد اخوان المسلمین، در این هنگام کوشید از فضای باز ایجاد شده برای سازماندهی مجدد اخوان و بازسازی تشکیلات این سازمان استفاده کند. او کمیته ای تشکیل داد تا اعضای اخوان را در مصر و دیگر کشورهای عربی فهرست نمایند اما اجل به او مهلت نداد و الهضیبی در اوت ۱۹۷۳ درگذشت. بدین صورت آخرین سنگر مقاومت در برابر عناصر قدرتمند «سازمان ویژه» در درون اخوان از بین رفت و آنها توانستند دیدگاههای خود را به کل تشکیلات اخوان دیکته کنند و اخوان را وادار نمایند که نام جانشین الهضیبی را مخفی بدارد. از این رو نام مرشد جدید اخوان به بهانه های امنیتی و تحت عنوان حفظ وحدت اعلام نشد و بدین صورت این سازمان تا سه سال بدون مرشد رسمی به حیات خود ادامه داد. در این زمان عناصر «سازمان ویژه» جایگزین هیأت مؤسس سازمان اخوان و دفتر ارشاد شدند و دفتر اخوان بدون رعایت ضوابط و در حالی که اکثریت اعضای آن از چهره های شاخص «سازمان ویژه» بودند شکل گرفت.

اما یأس و سرخوردگی نیروهای اخوان ناشی از مخفی بودن نام مرشد این سازمان و افزایش اعتراضها موجب شد رهبران قدرتمند سازمان ویژه نشست قاهره را در پایان سال ۱۹۷۶ ترتیب دهند و طی آن عمر تلمسانی رسماً به عنوان رهبر اخوان معرفی شد. توجه به خصلتهای فردی تلمسانی و شخصیت آرام او که از اختلاف و مشکل آفرینی پرهیز می کرد عامل مهمی در انتخاب او به رهبری اخوان و موافقت سازمان ویژه با این گزینش به شمار می رفت، زیرا با انتخاب تلمسانی او رهبر ظاهری اخوان در مقابل دولت مصر و طرفهای خارجی بود، ولی در عین حال سازمان ویژه همچنان بر اخوان تسلط داشت و بر قدرت خود می افزود. تلمسانی از فضای آزاد برای برقراری ارتباط با دیگر نیروهای سیاسی استفاده کرد و به طور همزمان موافقت دولت مصر با تجدید انتشار مجله الدعوه موجب بهبود چهره اخوان و نفوذ پیام آنها در اقصی نقاط کشور شد. در این مرحله تغییر مهمی که بر فعالیت اخوان تأثیر گذاشت تلاشهای تلمسانی و دیگر رهبران جماعت اخوان برای جذب سران و بزرگان جنبشهای اسلامی دانشجویی بود. اخوان در عین حال در مسایل مختلف از جمله این مسئله خاص با پیروان سید قطب که حامل اندیشه جهاد بودند به شدت در رقابت بود. «جماعة الاسلامیة» با شرکت تعدادی از دانشجویان مسلمان از جمله کرم زهدی، ناجح ابراهیم، صلاح هاشم و عاصم عبدالماجد تأسیس شد و محمد عبدالسلام فرج مؤسس سازمان «الجهاد» هم با کمک افرادی چون صالح جامین، عباس شنن و ایمن الظواهری توانست موفقیت هایی کسب کند. ولی اکثریت رهبران جنبش دانشجویی و در رأس آنها عصام العربان، عبدالمنعم ابوالفتح، ابوالعلاء ماضی و حلمی الجزار به اخوان پیوستند و ورود آنها به مرکزیت اخوان موجب شد که هزاران دانشجویی دقیقتر بگویم یک نسل کامل تنها با این اعتقاد که ممکن نیست عربان و ابوالفتح و ماضی انتخاب اشتباهی بکنند به اخوان پیوستند. با وجود آشتی میان اخوان و سادات گرایشی فراگیر بر ضد سفر سادات به اسرائیل و امضای توافقنامه کمپ دیوید و همچنین پذیرش شاه ایران به راه افتاد که اسلامگراها در دانشگاهها نقش اصلی را در این زمینه ایفا و اخوان را ناگزیر کردند در این جهت قرار گیرد. اظهارات تلمسانی و همچنین حمله شدید مجله الدعوه به سفر سادات به اسرائیل و امضای توافقنامه

کمپ دیوید و هشدار نسبت به عادی سازی روابط مصر و اسرائیل موجب شد روابط میان اخوان و سادات در جهتی معکوس قرار گیرد بویژه اینکه برخی اسلامگراها متعلق به «جهاد» و «جماعه الاسلامیه» با تحرکات خود حکومت را از این موضوع نگران کردند که خطر خشونت از ناحیه دانشگاهها و عناصر جوان برخی سندیکاهاى حرفه ای و کارگری در کمین است.

پژوهش دکتر فاروق ابوزید حاکی است که سادات تنها به آزاد کردن زندانیان اخوان اکتفا نکرد بلکه به میزان زیادی به آنها بویژه در بخش رسانه ای آزادی فعالیت داد. او با تجدید انتشار نشریه الدعوه که ارگان اخوان بود و همچنین بازگشت برخی اعضای اخوان به سرکار سابق خود در روزنامه ها و رسانه ها که بعضاً مناصب بالایی نیز در این مراکز در اختیار داشتند موافقت کرد. شاید از مظاهر این تساهل دستیابی دو عنصر سابق رهبری اخوان به پست وزارت باشد. دکتر عبدالعزیز کامل در سمت وزیر اوقاف، حتی معاون نخست وزیر، به طور مستقیم یا غیر مستقیم بر همه مساجد که مهمترین ابزار ارتباط و تبلیغ در همه کشورهای اسلامی است نظارت داشت. همچنین دکتر احمد کمال ابوالمجد به وزارت تبلیغات رسید که مسئولیت مستقیم همه شبکه های رادیویی و تلویزیونی و ارزیابی اطلاعات و تأثیر معنوی بر روزنامه ها و روزنامه نگاران را به عهده دارد.

میان‌روها و تندروها

سادات معتقد بود همواره این توان را دارد که بر جنبش اسلامگرایی تسلط یابد، بویژه اینکه بسیاری از رهبران این جنبش تعامل و همکاری با حکومت را پذیرفته و حتی برخی از آنها بخشی از سیستم شده بودند. در این زمان میان دوجناح تندرو و معتدل جنبش اسلامی مصر تمایز آشکاری وجود نداشت. از این رو این تفاوت و دودستگی در دایره تنگی در درون جنبش اسلامی محصور ماند و اخوان و دیگر گرایشهای اسلامی میان‌رو تأکید شدید داشتند که اختلافشان با تندروان علنی نشود، زیرا از تجزیه جنبش اسلامی و پراکنده شدن دوباره این جنبش که از ابتدای دهه هفتاد جان دوباره ای گرفته بود نگران بودند، اما جناح تندرو جنبش چنین تأکیدی نداشت.

ابوزید می گوید ادبیات حاکم در دوران سادات در تضاد با افکار پیشرو و روشنفکرانه بود افزایش برنامه های مذهبی رادیو و تلویزیون و اختصاص صفحات ویژه امور دینی در روزنامه ها یا مجلات ملی و سخنرانیها در جشنهای مذهبی و تغییر آنها به مناسبتهای ملی همه این موارد موجب شد به اصطلاح زیر ساخت لازم برای بهره برداری جناح تندروی اسلامی برای پایه ریزی ساختار تشکیلاتی خود و یارگزینی و کادر سازی فراهم شود و بستری برای ترویج سهل و آسان افکار تندروانه آنها به وجود آید. ابوزید گسترش برنامه های مذهبی ایستگاههای محلی رادیو را در دو دهه هفتاد و هشتاد را بررسی کرده است تا اهمیت بستری را که ایجاد شد و تندروان برای ترویج افکار تندروانه و ایجاد ساختار تشکیلاتی از آن استفاده کردند توضیح دهد. براساس بررسی ابوزید میانگین برنامه های مذهبی در ایستگاههای رادیویی مصر ۱۵٫۲۵ درصد از مجموع برنامه ها در سالهای ۱۹۷۰-۱۹۶۹ بوده است که سال به سال پس از آن در سایه حکومت سادات افزایش یافت تا اینکه به ۲۰٫۱۲ درصد در سال ۱۹۸۱-۱۹۸۰ رسید. براساس این بررسی برنامه های مذهبی رادیو مصر مدت کوتاهی پیش از ترور سادات یک پنجم مجموع ساعات پخش برنامه بوده است. افزون بر برنامه های مذهبی، رادیو مصر همچنین برنامه های مذهبی دیگری در قالب سریالها و سرودها و همایشها و میزگردها و برنامه های فرهنگی و خبری و سیاسی عرضه می کرد که تعیین دقیق تعداد و یا درصد پخش مذهبی این برنامه ها دشوار است. از این رو درصد پخش برنامه مذهبی در رادیو مصر دست کم یک پنجم مجموع برنامه های روزانه این رادیو بوده است و باید گفت که برنامه های مذهبی بسیار بیشتر از این حد بوده است زیرا این بررسی شامل برنامه های مذهبی خارجی یعنی مراسم نماز جمعه که هر هفته از یک مسجد در قاهره یا شهرهای دیگر و حتی پایتختهای عربی گزارش میشد نمی شود. تعداد ساعات پخش برنامه های مذهبی رادیو مصر در سال ۱۹۷۱-۱۹۷۰، ۳۴۲ ساعت و ۶ دقیقه بود که این رقم در سال ۱۹۸۰-۱۹۷۹ به ۲۰۳۱ ساعت و ۱۲ دقیقه افزایش یافت. برنامه های دینی تلویزیون مصر هم در سال ۱۹۶۳، ۲٫۳ درصد مجموع برنامه ها را شامل می شده است که در سال ۱۹۷۳ این رقم چهار برابر افزایش یافت و به رقم ۸٫۹۷ درصد و در سال ۱۹۸۰ به ۹٫۵۴ درصد رسید. در واقع

برنامه‌های مذهبی تلویزیونی مصر در سال ۱۹۷۳ حدود ۵۲۷ ساعت و ۴۷ دقیقه بود که در سال ۱۹۸۱-۱۹۸۰ به ۷۵۲ ساعت و ۱۹ دقیقه رسید.

سادات تصفیة گرایشهای ناصریستی و چپی را به دانشگاهها و سندیکاها کارگری و حرفه‌ای محدود نکرد بلکه با تصفیة مطبوعات، دو مجله دست چپی الطلیعه و ناصریستی الکاتب را لغو امتیاز کرد و بسیاری از نویسندگان ناصریست و چپ را از نگارش در روزنامه‌های ملی بازداشت و به موازات این تلاشها نشریات دینی را تشویق کرد که در مبارزه با ناصریستها و چپی‌ها او را یاری دهند و در سال ۱۹۷۶ به اخوان اجازه داد مجله الدعوه را مجدداً منتشر کند. این مجله نخستین بار در سال ۱۹۵۱ یعنی پیش از انقلاب سال ۱۹۵۲ به صاحب امتیازی صالح عشاوی، یکی از رهبران اخوان المسلمین، منتشر شد و به حیات خود پس از انقلاب مصر ادامه داد و لی عشاوی پس از انقلاب با اخوان اختلاف پیدا کرد و در سال ۱۹۵۳ از آن جدا شد. با وجود این مجله به کار خود ادامه داد تا سرانجام در سال ۱۹۵۶ وضعیت بحرانی یافت و چاپ هفتگی مجله به ماهی یکبار کاهش پیدا کرد و حتی چندبار از چاپ بازماند. این وضعیت تا هنگام آزادی رهبران اخوان از زندان در اوایل دهه هفتاد ادامه داشت و در سال ۱۹۷۶ مجله الدعوه در شکل جدید و به صورت ماهنامه منتشر شد به این امید که بار دیگر مجله‌ای هفتگی شود.

همچنین با تشویق سادات در سال ۱۹۷۹ مجله التصوف الاسلامی منتشر شد که سرمقاله نخستین شماره آن به قلم خود او بود. در عین حال سادات برای شیخ محمد محمود سطوحی، رییس شورای مجله، پیامی فرستاد که در شماره دوم این مجله چاپ شد و در آن از تلاشی که برای انتشار این مجله شده بود تقدیر و تأکید کرده بود: «انتشار مجله التصوف الاسلامی در این برهه سرنوشت ساز از تاریخ مبارزات ملی یک شکاف فرهنگی را پر و ملت را تغذیه روحی می‌کند و ما جامعه نوینی را بنا خواهیم نهاد که برپایه‌های مستحکم علم و ایمان استوار باشد.»

سادات همچنین تشویق کرد که نشریات غیررسمی با گرایشهای اسلامی مجدداً منتشر شود که از جمله می‌توان به مجله الاعتصام اشاره کرد که در سال ۱۹۳۹ توسط جمعیت قانونی

منتشر شد و تا انقلاب مصر به حیات خود ادامه داد، ولی پس از آن به علت فشارها منتشر نشد. در دوره سادات همچنین تحولی قابل توجه در شکل و محتوای مجلات از جمله افزایش شمار صفحات و انتشار منظم آن و چاپ رنگی و افست ایجاد شد.

کتاب نیز نقش مهمی در گسترش پدیده رادیکالیسم در مصر داشته است. اعترافات ضبط شده از بسیاری از تندروان دینی که در عملیات خشونت آمیز شرکت داشته اند حاکی است که آنها در دستیابی به کتابهای دینی که با افکارشان سازگار باشد و یا در درازمدت به کارشان آید و یا کتابهایی که حتی با اندیشه هایشان تطابقی نداشته است مشکلی نداشته اند. همچنین براساس این اعترافات، تندروان عمدتاً به نوشته های ابوالاعلی مودودی و ابن تیمیه و سید قطب توجه داشته اند. بازار کتاب در مصر در دهه هفتاد نیز شاهد توفانی از تألیفات مذهبی و عمدتاً حامل افکار تندروانه بود که توسط رهبران گروههای تندرو تألیف و بسیاری از این کتابها در مصر و برخی نیز در خارج چاپ می شد. کتابهایی نیز که در داخل اجازه انتشار نمی یافت و از ورود آنها از خارج نیز جلوگیری می شد توسط گروههای تندرو مخفیانه چاپ و بعضاً مخفیانه منتشر و یا در بیشتر موارد علنی توزیع می شد. به طور مثال کتاب معالم علی الطریق اثر سید قطب را دانشجویان فنی دانشگاه المنیادر اوراق پراکنده چاپ کردند و سپس آن را در قالب یک کتاب جمع آوری نمودند و در بیروت و با دمشق تجدید چاپ کردند و به قاهره آوردند تا اینکه در قاهره بدون اعتراض حکومت مجدداً تجدید چاپ شد. از نیمه های دهه هفتاد برخی از انتشارات مصری ترجمه و نشر بیشتر نوشته های ابوالاعلی مودودی را آغاز کردند. انتشارات «دار المختار الاسلامی» کتابهای حکومت اسلامی و اسلام و جامعه نوین و قربانیان و انتشارات «دار الانصار» کتابهای اصول اسلام و خاطره بزرگان اسلام و نقش دانشجو در ایجاد آینده جهان اسلام و همچنین انتشارات «دار التراث» کتابهای اسلام امروز و حجاب را چاپ و منتشر کردند. تندروان ابتدا بر نوشته های ابن تیمیه و مودودی و سید قطب و برخی بزرگان اخوان المسلمین تکیه کردند اما خیلی زود اقدام به انتشار اندیشه های خاص خود کردند و پی در پی مجموعه ای از تألیفات بزرگان گروههای تندرو به صورت جزوه و دست نوشته،

برخی چایی و بعضی دست نویس و یا تکثیر شده با پلی کپی، منتشر کردند و این امر پایه دعوت آنها قرار گرفت.

شکری مصطفی تعدادی کتاب و یا جزوه تألیف کرده است و در آنها اندیشه گروهش را تبیین کرده است. مهمترین این کتابها کتاب خلافت است که در شش بخش و هر بخش در جزوه ای جداگانه چاپ شده است. همچنین برخی رهبران گروه «التکفیر و الهجره» کتابهای «الاسماء»، «الشرك»، «التبیین»، «مغفرة الصغایر»، «الاصرار علی الذنوب»، «التأویلات و التوسمات» و غیره را تألیف کردند. این کتابها و جزوه ها بعضاً برای استفاده عامه مسلمانان نبوده بلکه گروهی خاص از اعضای سازمان به آن دست می یافتند و توسط مبلغان حزبی به اعضا آموزش داده می شد تا آنها مطالب را به صورت شفاهی برای عامه مسلمانان بیان کنند.

با وجود این اسلامگراها با گرایشهای مختلف نسبت به حکومت همچنان بدبین بودند و فکر می کردند که سادات آنها را اجیر کرده و قوانین شریعت را به ظاهر و بدون توجه به اصل اسلام به اجرا گذاشته است. طی سالهای ۱۹۷۸ تا پایان دوره حکومت سادات در سال ۱۹۸۱، تظاهرات فراگیر شد و بر گستردگی گروههای اسلامی افزوده شد و آنها توانستند بر اتحادیه های دانشجویی و برخی سندیکاهاى حرفه ای تسلط یابند و جنبش اسلامی با رویکردهای مختلف یکپارچه اقدام به انتقاد خشونت آمیز از «صلح خجالت آور با یهود» کرد. در سال ۱۹۷۹ پس از امضای معاهده کمپ دیوید، سادات در سفرهایی که به استانهای مصر کرد جنبش اسلامگراها را مورد تهاجم قرار داد و در ماه ژوئن همان سال مسئولان دولتی اتحادیه دانشجویان را با هدف حذف اسلامگراها منحل کردند. در سال ۱۹۸۰ وقایع خشونت باری میان قبطی ها و گروههای اسلامی تندرو در شهر اسیوط روی داد و در سال ۱۹۸۱ در ماه ژوئن وقایع الزاویه الحمرا که کشمکش طائفه ای بود روی داد. فضای سیاسی کشور را بحران فرا گرفت و سادات، رئیس جمهور مصر، با فرمان مشهور خود در ماه سپتامبر تمام فعالیتهای سیاسی از جمله فعالیت گروههای اسلامگرا را ممنوع اعلام کرد و نشریات آنها را مصادره و ۱۵۳۶ نفر از مخالفان از جناحهای مختلف سیاسی را بازداشت کرد. از جمله دستگیر شدگان

شیخ عبدالحمید کُشک، روحانی مشهور، و عزل انباشنوده، رهبر قبطیها، و توقیف روزنامه های مخالفان بود. در ششم اکتبر ۱۹۸۱ پیمان نامه «جماعه الاسلامیه» و سازمان «الجهاد» به اجرا درآمد و اعضای جهاد یعنی حسین عباس، عطا طایل و عبدالحمید عبدالسلام، به رهبری سرهنگ خالد اسلامبولی سادات را در یک مانور نظامی به قتل رساندند و خود دستگیر و به همراه محمد عبدالسلام فرج نظریه پردازشان اعدام شدند. در پی این حادثه در تاریخ ۱۸ اکتبر عناصری از سازمان الجهاد به ساختمان سازمان امنیت اسبوط حمله کردند و کشتار بزرگی راه انداختند، اما هدف آنها که تسلط بر شهر بود با شکست روبرو شد. گروه اخوان هم که در چارچوب توافق تلمسانی، مرشد گروه، با سادات به افغانستان رفته بودند از رفتاری که حکومت با السنانیری، از رهبران این گروه، در زندان کرد به شدت ناراحت شدند. السنانیری در پی فرمان سادات دستگیر و مورد شکنجه شدید واقع شد و زیر شکنجه جان باخت. برخی ابراز عقیده کردند که سنانیری طراح فعالیت اخوان در شهر پیشاور (پاکستان) بوده است و مجازات مرگبار او به علت تجاوزش از خطوط قرمزی بوده است که سادات پیش از این تعیین کرده و تلمسانی رعایت آن را تعهد کرده بود. در حال این واقعه عامل مهمی برای سفر «افغان عرب» شد.

ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال شانزدهم علوم انسانی

سادات و ضیاء الحق مهاجرت را آسان کردند.^(۱)

[یک گروه از کارشناسان تروریسم و جنگهای غیر کلاسیک وابسته به کمیته پژوهشهای مجلس نمایندگان آمریکا در فوریه سال ۱۹۹۳ جزوه ای را منتشر کردند که برای تهیه آن سالها درباره بنیادگرایی اسلامی و گسترش آن میان مسلمانان سنی و ماهیت روابط میان گروههای بنیادگرا پژوهش کرده بودند.

این جزوه جزئیات پایگاههای تروریستی در افغانستان و پاکستان و تأثیر آنها بر شکل گیری پدیده افغانهای عرب و صدور تروریسم و نقشی که افغانهای مصری در عملیات خشونت آمیز داخل مصر ایفا می کردند شامل می شود. همچنین در این تحقیق چنین

۱- در این قسمت جزئیات یک پژوهش آمریکایی در سال ۱۹۹۳ را می خوانید.

نتیجه گیری شده است که «گروه‌های جهادی، از طریق شبکه‌های گسترده در کشورهای مختلف با هم ارتباط دارند.»

مهمترین نکته‌ای که در این تحقیق مورد توجه واقع شد اشاره به نقش سادات است که با چراغ سبز آمریکا راه مهاجرت گروه‌های جهادی را به پاکستان و افغانستان هموار کرد. از این رو عناصری از اخوان المسلمین و سازمان‌های بنیادگرای تندرو در مصر با عناصر گروه‌های بنیادگرای چند کشور عربی دیگر در پاکستان و افغانستان به هم پیوستند و در یک میدان و صف با پیشرفته‌ترین سلاح‌ها و بالاترین تمرین‌ها زیر پرچم جهاد بسیج شدند. نکته دوم قابل توجه در این تحقیق تأکید بر نادانی آمریکاییان است که میان اخوان به عنوان جنبش اسلامی مسالمت آمیز با سازمان‌های دیگر که به خشونت به عنوان راه و ابزار تغییر می‌نگرند تمایزی قایل نشده‌اند. در این گزارش همچنین تأکید شد که پاکستان هم به ایجاد پایگاه‌ها کمک کرد و بر برنامه‌های آموزش نظامی مجاهدان نظارت نمود و بلافاصله پس از سازماندهی و تکمیل توان رزمی مجاهدان آنها را تحت تعلیم آموزش‌های یکنواخت عقایدی زیر نظر هیئت عالی هماهنگی قرار داد و اقدام به جذب داوطلبان تازه و بازگرداندن گروه‌هایی از این تشکیلات به کشورهای خود کرد تا سردمدار اقدامات تروریستی باشند. برخی از این افراد چون ایمن الظواهری و شیخ عبدالله عزام، که در سال ۱۹۸۹ به قتل رسید، خیلی سریع پرآوازه و مشهور شدند.

در پایان این گزارش چنین نتیجه‌گیری شد که افغان‌های عرب شیوه‌های جنگ تروریستی و جنگ روانی را به خوبی فرا گرفتند و به قدرتی غیر قابل اغماض بدل شدند که با پایان جهاد در افغانستان باید میدان و دشمن تازه‌ای برای جنگ و مبارزه با آن می‌یافتند. مهندس سید حسن، عضو سابق اخوان المسلمین مصر که به نمایندگی از اخوان به پیشاور سفر کرد و یک سال و نیم در این شهر اقامت گزید، این گزارش بخش پژوهش مجلس نمایندگان آمریکا را تأیید می‌کند. او که به علت مسئولیتش از وقایع و اسرار زیادی مطلع است می‌گوید سادات با این درخواست آمریکا که مصر نقش فعالی در جنگ افغانستان، در دوره اشغال روسها، به عهده بگیرد موافقت کرد. مهندس حسن در این باره به دیدار سادات با

تلمسانی اشاره می نماید و درعین حال وقایع سالهای حضور اخوان در شهر پیشاور پاکستان و چگونگی شکل گیری فاجعه افغان عرب را به یاد می آورد. مهندس حسن فاجعه افغان عرب را خطایی بزرگ و فضاحت بار می داند که امت اسلام برای مقابله با تهاجم روسها به افغانستان، به نمایندگی از آمریکا، با بذل جان و مال خود مرتکب آن شدند. درعین حال او معتقد است که این آمریکا بود که شوروی را به دام افغانستان کشید، زیرا روسها پس از آنکه احساس کردند آمریکا برای تجاوزشان به افغانستان چراغ سبز نشان می دهد اقدام به این تجاوز کردند. عین همان حادثه ای که یک دهه بعد برای عراق و صدام اتفاق افتاد و صدام چنین احساس کرد که آمریکا با حمله اش به کویت موافق است و برای این اقدام چراغ سبز نشان می دهد. دولت آمریکا پس از تهاجم شوروی به افغانستان برای درهم کوبیدن روسها ائتلافی پنهانی را علیه مسکو سازمان داد. در جلسه ای که با حضور ضیاء الحق، رییس جمهور وقت پاکستان، و رییس ضد اطلاعات آمریکا و مدیر بخش آسیا و همچنین حمید گل، رییس ضد اطلاعات پاکستان، و نماینده ای از مجاهدان در شهر اسلام آباد پاکستان برگزار شد حاضران بر سر تقسیم کار به توافق رسیدند و بدین صورت برنامه درهم کوبیدن نیروهای متجاوز شوروی آغاز شد.

مهندس حسن بعدها همچنین وقایع و اطلاعات مربوط به نقش اخوان در افغانستان را برای روزنامه الحیة بیان کرد و در سال ۱۹۸۹ پس از بازگشت از پیشاور در اعتراض به دیده ها و شنیده ها و رفتارهایی که شاهدش بوده است از اخوان المسلمین استعفا داد. مهندس حسن در ماه مه ۱۹۸۸ به پیشاور رفت و تا پایان سال ۱۹۸۹ در آنجا باقی ماند اما رابطه اش با اخوان و عضویتش در این سازمان به او موقعیتی بخشید که بتواند از حوادث گذشته افغانستان آگاه گردد و شاهدی بر عملکرد اخوان در افغانستان باشد و شهادتش در این باره کامل است. پاکستان به عنوان کانال جنگ با شوروی برگزیده شد و همه سرنخ ها در دست ژنرال گل قرار گرفت. او طی سالهای جهاد و حتی پس از قتل ضیاء الحق مسئول رساندن کمک جهانی به احزاب افغانی بود. کشورهای اسلامی که با آمریکا روابط بسیار خوب داشتند دستگاههای تبلیغاتی خود را به کار گرفتند تا فضای لازم در حمایت از افغانیها ایجاد کنند بویژه رسانه های

رسمی کوشیدند افکار عمومی مسلمانان را به جانب موضوع افغانستان معطوف کنند. با جمع آوری کمک مسلمانان در واقع برنامه آمریکا برای ضربه زدن به شوروی به هزینه مسلمانان پیش می رفت و آمریکا کوچکترین مخارجی را نمی پرداخت. شماری فریب خوردند و قربانی توطئه آمریکا شدند، زیرا برخی سازمانهای عربی و اسلامی به تحقق آن کمک کردند. به یاد می آوریم که سادات خانواده صبغت الله مجددی را به دانشگاه الازهر دعوت کرد تا در این کنفرانس پیروزی مبارزه افغانها را اعلام کند و مجددی در این کنفرانس روابط میان مصریها و افغانها را همانند رابطه انصار و مهاجرین در سالهای نخست ظهور اسلام توصیف کرد.

نقش «اخوان» در قضیه افغانستان با اهمیت تر از نقش دولتهایی بود که وارد این مسئله شدند. این طبیعی است که دولتها برای راضی کردن آمریکا بکوشند اما «اخوان» از نگاه مردم قربانی به شمار می آمد و از همین رو اعتماد به این سازمان بسیار زیاد بود. «اخوان» امت را پشت سر خود سازمان داد تا به هدف پیروزی مجاهدان افغان دست یابد. کشورهای اسلامی در حمایت از کسانی که مایل به سفر به افغانستان بودند سفارتخانه های خویش را فعال کردند و حمایت از داوطلبان به حدی بود که به برخی از آنها حتی بلیت مجانی داده می شد و کارمندانی که برای نصرت مجاهدان به افغانستان رفتند حقوق ماهانه شان قطع نمی شد. در چنین فضایی پدیده افغان عرب شکل گرفت. کسانی که از جانب دولت خود و گروههایی که بیرق اسلام را برافراشته اند به گمراهی کشیده شدند. هر دو طرف در پروژه تحقق هدف آمریکاییها تأمین منافع واشنگتن شرکت کردند. از همان ابتدا جوانان نخبه ای که آمادگی شهادت را در راه آرمانهای اسلامی داشتند رهسپار افغانستان شدند و در این بین گروهی از مزدوران هم همراه آنها شدند. در صحنه افغانستان هم صدها جاسوس ضد اطلاعات کشورهای مختلف در قالب مجاهد با ریش بلند و پوشش افغان مشاهده می شدند.

پدیده افغان عرب حاصل خطای پیوند ناخواسته مصالح اسلامی و سیاست خارجی آمریکا بود و هر مشکلی که بعدها از این موضوع ناشی شد و تحولاتی که هم اکنون روی می دهد

همه آنها حاصل این پیوند غیرطبیعی است. پس از فروپاشی شوروی آمریکا به افغانهای عرب و مجاهدان پشت کرد و فرمان قتل سه تن از آنها را صادر کرد.

مهندس حسن به نقل از عبدالرسول سیاف می گوید که آمریکا کوشید ضیاء الحق، اسامه بن لادن و شیخ عبدالله عزام را بکشد و یک ماه پیش از اینکه ضیاء الحق کشته شود مهندس حسن با سیاف ملاقات کرد. در این ملاقات سیاف به او گفت که ضیاء الحق انتظار دارد آمریکاییها او را بکشند. در واکنش به تلاشهای آمریکا، ضیاء الحق رهبران مجاهدان را جمع و آنها را متحد کرد و حاضر نشد با آمریکا برای سرکوب مجاهدان سازش کند. درعین حال ضیاء الحق به هیچ جا نمی رفت مگر به همراه سفیر آمریکا در اسلام آباد و سرانجام او به همراه سفیر آمریکا در یک هواپیما کشته شدند. به رغم اینکه ضیاء الحق با یک کودتای نظامی و با چراغ سبز آمریکا به قدرت رسیده بود درک او به عنوان یک نظامی از منافع استراتژیک پاکستان و تأکیدش بر متحد کردن مجاهدان موجب شد که حاضر نشود برای راضی کردن آمریکاییها پروژه مرگ رهبران مجاهدان را به اجرا گذارد. این طبیعی بود که پس از فروپاشی شوروی، دولتی اسلامی در افغانستان روی کار آید و آمریکاییها اطمینان داشتند که این دولت ابزار دستشان نخواهد بود. طی دوره جهاد افغانها، آمریکا توانسته بود اختلافاتی را میان احزاب افغانی ایجاد کند. رهبران مجاهدان در اصل اعضای یک حزب واحد بودند و همه احزابی که بعدها ایجاد شد زیر نظر آمریکاییها بود. بازگشت اسامه بن لادن پس از عقب نشینی شوروی از خاک افغانستان نتیجه دریافت هشدارها و اطلاعاتی در مورد طرحهای آمریکا برای کشتنش بود. اما عبدالله عزام بازگشت از افغانستان را رد کرد و بر ماندن در پیشاور تأکید کرد و چند هفته پس از آن کشته شد.

مهندس حسن می گوید رابطه اخوان با قضیه افغانستان و سادات حول دو محور بود: اول محور آمریکا- سادات و دوم اخوان- سادات. مصر یکی از ستونهای مهمی بود که نقش بزرگی در حمایت از تلاشهای آمریکا در افغانستان بازی کرد و پوشیده نیست که سادات به میل آمریکا مصر را یک طرف قضیه افغانستان قرار داد. این نخستین خوش خدمتی سادات به آمریکا نبود. سادات در این زمان به علت سفر به فلسطین اشغالی و امضای معاهده صلح با

اسرائیل و میزبانی از شاه ایران با مخالفت شدید اسلامگراها مواجه بود. هماهنگی در خفا و میان مسئولان رسمی از جمله شخص سادات و رهبران گروه «اخوان المسلمین» و در رأس آنها عمر تلمسانی، رهبر اخوان، انجام می گرفت و برای اینکه مسایل استراتژیک مهم به محافل اخوان درز نکند و در سطح رهبران این گروه باقی بماند بسیاری از دیدارهای سادات و تلمسانی خبر نداشتند و در این دیدارها بود که توافق شد به اخوانیها برای سفر به افغانستان و مشارکت در جهاد افغان اجازه داده شود. البته در این توافق تأکید شد که فعالیت اخوان تنها باید به امور کمک رسانی و انسانی محدود بماند و مشارکت هر یک از این نیروها در اقدامات جنگی یا آموزشی نظامی و استفاده از سلاح خط قرمز است و بهای عبور از آن را اخوان پرداخت خواهد کرد.

سادات بدین صورت می خواست از اعتماد مردم به اخوان سوء استفاده کند و افکار عمومی را به سوی موضوع افغانستان و اقدامات خویش در حمایت از مجاهدان افغان جلب کند تا چنین تلقی نشود که آنچه می کند اجابت خواستهای آمریکاست. در عین حال اخوان هم این توافق را فرصتی شمرد تا با ورود به میدان جدید فعالیتهایش را گسترش دهد و جوانان و کادرهای اخوان را آبدیده و چنین وانمود کند که برای یکبار شعارهای خود را یعنی «الجهاد سبیلنا» (جهاد راه ماست) بدین صورت تحقق می بخشد و این در حالی بود که توافقنامه اخوان و سادات اصلاً هیچگونه جهادی را در بر نمی گرفت. ولی تفسیرهایی که آن زمان رهبران اخوان برای اعضا کردند این بود که جهاد راههای مختلف دارد و شرایط ایجاب می کند که فعالیت جهادی اخوان در افغانستان محدود به فعالیتهای امدادی و انسانی باشد.

همانگونه که قضیه افغانستان مورد سوء استفاده آمریکا و دولت مصر قرار گرفت اخوان هم از این موضوع به سود عناصر خود استفاده کرد تا آنجا که کار به جایی رسید که شماری به بهانه شرکت در اقدامات امدادی رهسپار پیشاور شدند ولی علت این بود که در مصر کار پیدا نمی کردند. رهبران مجاهدان افغان هم بارها اعلام کردند که آنها ترجیح می دهند به جای سفر شمار بیشتری از اعراب به افغانستان هزینه مسافرت و اقامت این افراد را مستقیم دریافت کنند، زیرا این کار برای آنها سودمندتر بود. البته این امر موجب انکار این موضوع نمی باشد که

برخی از اعراب که به افغانستان رفتند به رسالت اسلامی خود اعتقاد داشتند و با این نیت سفر کردند که برای مردم افغان و پیروزی آنها تلاش کنند. نیروهایی از اخوان با تخصصهایی به پیشاور رفتند که اصلاً در افغانستان مورد نیاز نبود. در واقع اخوان مشکل بیکاری نیروهایش را اینگونه حل کرد و هزینه جهاد از محل حساب ایتم و کمکهای کشورهای عربی تأمین می شد. مهندس حسن از افغانستان به امارات رفت و پولهای زیادی جمع کرد که می بایست در طرحهای خدمت به افغانها بکار گیرد. او هنگامی که به امارات رفت یکی از اعضای اخوان بود اما پس از بازگشت حاضر نشد کمکهای جمع آوری شده را به فرد مسئول در پیشاور که یک پزشک زیر سی سال بود بپردازد. او برادر کوچکترش را فراخواند و او را مسئول خرج پولها کرد و این در حالی بود که هیچ ضابطه مالی یا اداری برای جمع آوری کمکها و پرداخت آنها وجود نداشت و هیچ رسید و سندی رد و بدل نمی شد. مهندس حسن وقتی این موضوع را دید سازمانی تأسیس کرد و آن را در پاکستان به ثبت رساند و سفارت مصر در اسلام آباد را در جریان امر گذاشت. در سال ۱۹۸۴ اخوان شورای سندیکای پزشکان را در اختیار گرفت و کمیته کمکهای انساندوستانه را تأسیس کرد تا برنامه های سفر به افغانستان را که بیش از آن غیرمتمرکز انجام می گرفت هماهنگ نماید. همزمان با سفر بسیاری از مصریها شماری از عربهای غیرمصری هم رهسپار افغانستان شدند و هر که وارد پیشاور می شد خود را به مسئول اخوان مستقر در این شهر معرفی می کرد و این کاری بود که مهندس حسن و دیگران پیش و پس از او انجام دادند. از کسانی که حاضر به این کار نشد عبدالله عزام بود او به جای اینکه خود را به نماینده اخوان در پیشاور معرفی کند، به گفته مهندس حسن، از همان ابتدا تکروری و دفتر خدمات مجاهدان را افتتاح کرد. شیخ فتحی رفاعی از اخوان مصر هم چنین کرد. او پس از اینکه به پیشاور سفر کرد و وضعیت را دید از اخوان جدا شد و به صورت انفرادی وارد امور آموزش افغانها شد. مهندس حسن نیز با تأسیس دفتر عمران افغانستان همین کار را کرد. تا نیمه های دهه هشتاد این تنها رادیکالهای مصری نبودند که وارد افغانستان شده بودند، بلکه شمار زیادی از بنیادگرایان عرب از دیگر کشورها به افغانستان رفتند و پس از این زمان بود که جماعه الاسلامیه و گروه «الجهاد» پادگانهایی داخل افغانستان برپا کردند.

عناصر این دو سازمان عموماً جوان و غیر متأهل بودند اما نیروهای اخوان با خانواده و فامیل خود به افغانستان رفته بودند و در آپارتمانها و ساختمانها زندگی می کردند.

هزینه زندگی در پاکستان در این زمان ماهانه کمتر از صد دلار بود. مهندس حسن واقعیت های را نقل می کند که ما را به یاد این مثل مصری می اندازد که «خنده از عظمت بلاست». او می گوید که پسر یکی از رهبران اخوان که در افغانستان به سر می برد وقتی ازدواج کرد عروس را برایش فرستادند، همه جمع شدند و به فرودگاه رفتند و از عروس استقبال کردند و جشن زفاف گرفتند و همه چیز به گونه ای برگزار شد که گویی عروسی در یک شهر مصری برگزار شده است.

ارتباط اخوان با سیاف بسیار مستحکم بود، زیرا دیگر گروههای مجاهد افغانی حاضر به بیعت با رهبر اخوان نشدند اما سیاف که عده و عده و پایگاه و پادگانی در اختیار نداشت به این بیعت تن داد و اخوان هم اقدام به همکاری گسترده با او کرد، اغلب هدایا نزد او می رفت و این در حالی بود که ضد اطلاعات آمریکا و پاکستان اتفاق نظر داشتند که پس از آزادی افغانستان حکمتیار به قدرت خواهد رسید. شرایط عجیبی به وجود آمده بود. عملیات نظامی با هماهنگی اطلاعاتی آمریکا به واسطه پاکستان انجام می گرفت، سلاح هم با خرج کشورهای عربی به مجاهدان افغان می رسید و امور امدادی و کمک رسانی با تلاشهای داخلی که اخوان و دیگران وارد آن شده بودند انجام می شد. کمکهای اخوان هم نزد سیاف می رفت تا در امور کمک رسانی و امدادی و خدمات مورد نیاز هزاران افغانی مهاجر و آواره فراری از آتش جنگ مصرف شود. در این هنگامه برخی از عربها در ویلاهایی زندگی می کردند که از دستگاههای خنک کننده ساختمانشان قطرات آب بروی افغانیهایی که سریناهی جز خیابان نداشتند می پاشید. این نحوه زندگی آنها حالتی از انزجار از اعراب و مصریها را نزد افغانها موجب شد تا آن جا که برخی از پزشکان مصری ربوده شده و در ازای پرداخت مقادیری پول به ربایندگان آزاد می شدند.

مهندس حسن همچنین درباره چگونگی روابط اعضای اخوان در پیشاور گفت که اخوان سازمانی جهانی تأسیس کرد که طبق آن هر چند مجاهد همراه با خانواده در یک هسته

متمرکز می شدند و هر هسته یک شعبه و سازمان اداری و مسئول تشکیلاتی داشت. مهندس حسن و خانواده اش وارد هسته ای شدند که یک عراقی و یک سوری و یک یمنی عضو آن بودند و هر خانواده مسئول و هر شعبه مسئول جداگانه داشتند و همه، حتی پا به سن گذاشتگان، تابع دستورات مسئول اخوان در آنجا بودند. کمیته امداد وابسته به سندیکای پزشکان مسئولیت اعزام اعضای خود را برای یک دوره کار پزشکی در بیمارستانهای پاکستان بویژه در شهر پيشاور به عهده گرفت تا مجروحان و مهاجران را مداوا کنند و دکتر عبدالمنعم ابوالفتح، از رهبران سرشناس اخوان و مسئول این کمیته، نقش بزرگی در این امر داشت. اما مشکل از آنجا ناشی می شد که برخی بدون هماهنگی با این کمیته به افغانستان رفتند و خود را تحمیل کردند.

در مرحله بعد تلاشهای کمیته امداد گسترش یافت و شامل حفر چاه آب و سالم سازی چاهها و ساختن مساجد شد. به رغم اینکه دستور داده شده بود که اعضای اخوان در جنگ شرکت نکنند، اما برخی از افراد مخلص اخوان با این امر مخالفت کردند و با رفتن به جبهه ها در جنگ شرکت کردند و پیش از اینکه شناخته شوند از جبهه ها بازگشتند.

تا نیمه دهه هشتاد رادیکالهای مصری حضور چشمگیری در افغانستان نداشتند. آنها یا در زندانهای مصر به سر می بردند و یا زیر نظر بودند و در انتظار آرام شدن اوضاع به سر می بردند. اما شمار اندکی از مصریها که نامشان در فهرست سازمانهای امنیتی مصر از دو سازمان الجهاد و الجماعة الاسلامیه قرار نداشت توانستند به پاکستان بروند و وقتی دیدند که فعالیت اخوان تنها بر امور امدادی متمرکز است مستقیماً با دفتر خدمات مجاهدان وابسته به شیخ عزام تماس گرفتند، شاید بدین علت که از قدیم و به طور تاریخی عزام وابسته به اخوان بود و مانع از مشارکت افراد در جنگ و حضور آنها در جبهه نمی شد. دفتر عزام محل تجمع گرایشهای مختلف بنیادگرا شد که همگی تمایل به جهاد داشتند. وی اصلاً برای سربازگیری از میان عناصر مصری اخوان تلاش نمی کرد و تأکید داشت که آنها وارد کارهایی که تمایلی به آن ندارند نشوند، بویژه اینکه شمار زیادی از نیروهای اخوان از کشورهای دیگر بودند که چون منعی برای شرکت در جنگ نداشتند به دفتر او پیوستند و تحت رهبری او در جنگ

شرکت کردند. هنگامی که محمد حامد ابوالنصر، رهبر اخوان، از پاکستان دیدار می کرد به پیشاور رفت و از نزدیک از فعالیتهای اخوان در این شهر بازدید کرد. براساس گفته های مهندس حسن، ضیاء الحق، رییس جمهور وقت پاکستان، هواپیمای خصوصی اش را در اختیار رهبر اخوان قرار داد تا از نقاط مختلف این کشور بازدید کند. ابوالنصر تنها رهبر اخوان نبود که به پیشاور سفر کرد بلکه رهبر کنونی اخوان یعنی سید مصطفی مشهور که آن زمان معاون رهبر اخوان بود، از این شهر و فعالیتهای اخوان بازدید کرد.

شاهد دیگر

دکتر عبدالمنعم ابوالفتح، دبیر کل اتحادیه پژوهشگران عرب، که گمان می رود عضو دفتر ارشاد جهادی اخوان المسلمین باشد وقایعی را برای روزنامه الحیات شرح داد که بعضاً نفی کننده روایت مهندس حسن است. ابوالفتح تاکید کرد که توجه سادات به موضوع افغانستان به تمایل آمریکا برای کمک به مجاهدان افغان و جنگ با شوروی کاملاً منطبق بود، اما این رهبر اخوان از وجود هرگونه ارتباط میان سازمان اخوان و مسایل افغانستان اظهار بی اطلاعی کرد. او می گوید:

از سال ۱۹۸۴ پس از پیروزی برخی اعضای اخوان در انتخابات سندیکای پزشکان ارتباط ما با موضوع افغانستان آغاز شد و این در حالی بود که پیش از آن سادات در پاسخ به درخواست اخوان تنها اعلام کرده بود که دولتش از مردم افغانستان حمایت می کند. اخوان نقشی در برنامه های جنگی نداشت اما آنگاه که رهبران مجاهدین افغان اختلاف پیدا می کردند به طور معمول به علمای اسلامی در نقاط مختلف از جمله رهبران اخوان پناه می آوردند تا اختلافشان را حل کنند. از جمله این سفرها می توان به سفر حامد ابونصر به پاکستان و همچنین سفر دکتر یوسف القرضای و دیگران به این کشور اشاره کرد که کوشیدند به حل اختلاف بپردازند، اما هیچ یک از اخوان مصر در جنگ شرکت نکردند و برنامه هم همین بود. ضمن اینکه سفر افراد به پیشاور در چارچوب کمیته کمک انسانی وابسته به سندیکای اطباء و نه اهداف فردی و شخصی انجام می گرفت. البته ما شکی نداریم که این

کوشش اخوان و دیگران برای کمک و حمایت از آوارگان و جنگ‌زدگان افغان با منافع آمریکا که از جنگ علیه نیروهای شوروی در افغانستان حمایت می‌کرد هم‌جهت بود و آمریکا به مجاهدان برای خوشامد آنها یا پیروزی اسلام یا برای خدا کمک نمی‌کرد، بلکه هدفش درهم کوبیدن شوروی بود. اخوان در جنگهایی که در افغانستان انجام می‌گرفت هیچ نقش نداشت و جنگهای این کشور را دولتهای آمریکا، پاکستان و مصر هدایت می‌کردند. سادات به مجاهدان افغان سلاح می‌رساند اما نقش ما تنها جمع‌آوری کمکها و صرف آنها در امور بهداشتی و آموزشی و انسانی افغانستان بود. همچنین کمیته کمک تأکید داشت که در چارچوب رسمی کار کند و با سفارت مصر در پاکستان و کمیته وابسته به سندیکای پزشکان که وزیر بهداشت سابق مصر یعنی دکتر صبری زکی تأسیس کرده بود مرتبط باشد. هرکس که از این طریق به افغانستان اعزام می‌شد خود را کاملاً وقف معالجه بیماران می‌کرد. افغانها نیازی به جنگجو نداشتند آنها تنها پول و اسلحه می‌خواستند و من شاهد بسیاری از مردان افغانی بودم که آمادگی شرکت در جنگ داشتند اما سلاح به دست نمی‌آوردند. اما اسلامگراهای رادیکال با هدفهای خاص خود به افغانستان سفر کردند و این برنامه کاملاً آمریکایی بود. و اشنگتن می‌کوشید برخی سازمانهای عربی را درهم بکوبد و برخی دیگر را آشفته کند و در همان حال به اسلام هم آسیب برساند. در واقع هدف واقعی آمریکا صدور افکار و مشکلات بود و آنچه در مصر و الجزایر پس از بازگشت اعراب افغان پیش آمد نتیجه آن بود. شیخ عبدالله عزام هم از آن زمان که ساکن اردن بود و جماعت اخوان المسلمین را ترک کرد هیچ ارتباطی با اخوان نداشت و در پیشاور هم هیچ یک از افراد اخوان با او کار نمی‌کرد و حتی در چارچوب فعالیتهای کمیته کمک به پیشاور هم دیده نمی‌شد. تجربه اخوان در افغانستان موفقیت آمیز بود و هیچ یک از افراد این سازمان به هنگام بازگشت به وطن در فرودگاه توقیف یا بازداشت نشدند و یا حتی به هنگام سفر از افغانستان در کشورهای دیگر با اتهامهایی چون فراری یا تروریست روبرو نشدند. بسیاری از عناصر اخوان به مصر بازگشتند و یا در کمیته امداد اخوان در نقاط دیگر جهان چون بوسنی بی‌دردرسر فعالیت کردند.»

به رغم گفته‌های دبیر کل اتحادیه پزشکان عرب، حقایق دیگری نیز در اینجا

قابل توجه است. اخوان هیچ‌گاه طی سالهای جهاد افغانستان در برابر هجوم اسلامگراهای رادیکال و انتقادهای آتشین آنها که به حدتکفیر اخوان رسید تسلیم نشدند. آنها به مشی خود ادامه دادند و کوشیدند دولت مصر را راضی کنند که فضای فعالیت سیاسی بیشتری به اخوان بدهد تا جایگزین رادیکالهایی شوند که با صفت اسلامگرا به افغانستان رفتند و لی به عنوان تروریست بازگشتند، درحالی که نیروهای اخوان همانگونه که رفتند در بازگشت هم همچنان یک اخوان المسلمین بودند.

الظواهری و اخوان

عناصر «الجهاد» در شهر پیشاور کتاب ایمن الظواهری با عنوان الحصاد المر (دستاورد تلخ) را منتشر کردند. عناصر «جماعة اسلامية» هم کتاب دیگری از محمد عصام درباله منتشر کردند که دربارهٔ محکومیتش به حبس ابد به اتهام مشارکت در ترور سادات بود. در هر دو کتاب دموکراسی مورد نظر اخوان المسلمین تحریم شده بود و آن را مذهبی جدید بر شمردند که مقابله با آن واجب است. البته ظواهری در نقد اخوان تندروتر بود و در کتاب «الحصاد المر» تا مرز تکفیر اخوان پیش رفت. الظواهری در این کتاب نوشت: «اخوان در مور اصل تسلیم در قبال حاکمیت خدا سازش کرده و از اصول جاهلی دموکراسی تبعیت نموده و جهاد را ترک نموده است». الظواهری در جای دیگر نوشت اخوان بویژه در دو سال اخیر کوشیده است خشونت را محکوم و پایبندی خود را به اصول قانون اساسی اعلام دارد و از هیجان جوانان مسلمان برای جذب آنها و قرار دادن آنها در سردخانهٔ خود و تبدیلیشان به عوامل رونق بازار خود در کنفرانسها و انتخابات سوء استفاده می‌کند. از این رو ظواهری نتیجه گرفت که «اخوان در شمار کفار قرار گرفته است زیرا پذیرش دموکراسی به معنای پذیرش حق قانونگذاری برای غیر خداوند است و چیزی است که دموکراسی اقتضای آن را دارد. هر کس که دموکراسی را بپذیرد کافر است. کسی که برای بشر قانونگذاری کند خود را خداوند مردم قرار داده است و هر کس که این امر را بپذیرد او را خدای خود قرار داده است. از آنجا که دموکراسی برپایهٔ اصل حاکمیت مردم استوار است و از آنجا که حاکمیت قدرتی است که بالاتر از آن

قدرتی نیست و فصل الخطاب هرچیز است پس هر کس که دموکراسی را بپذیرد کافر خواهد بود. اخوان بر دعوت به دموکراسی اصرار می ورزد و حتی اعلام داشته است که دموکراسی راه قانونی تغییر اوضاع کشور است و اینکه خواست و نظر مردم فصل الخطاب است. اخوان همچنین به شعارهای خود عمل کرده است و از زمان حسن البناء، رهبر اخوان، که در انتخابات ۱۹۴۲ و ۱۹۴۴ شرکت کرد تا به امروز نیروهای این جنبش در انتخابات مجلس در مصر، اردن، سودان، کویت، الجزایر، سوریه و دیگر کشورهای اسلامی شرکت کرده اند. رهبر «الجهاد» ابراز تأسف می کند از اینکه اخوان تاکنون هزاران جوان را به جای اینکه در میدانهای جهاد حاضر شوند به پای صندوقهای رأی کشانده است. او می افزاید:

«اخوان پل تفاهم با حکومتها را برقرار کرد و زندگی تحت این حکومتها را پذیرفت. تفاهم اخوان با دولتها عموماً به صورت معامله بوده است که نیمی از آن موافقت حکام با آزادی و حق بیان محدود و نیم دیگر این معامله اعتراف اخوان به مشروعیت نظام حاکم و کمک به حکومت برای درهم کوبیدن گرایش قدرتمند مخالف بوده است.» او سپس این نمونه ها را بر می شمارد:

– استفاده ملک فاروق از اخوان برای سرکوب حزب وفد و ایجاد موازنه در پایگاه اجتماعی خود چنانچه حسن البناء پیش از کشته شدنش به پادشاه پیشنهاد کمک در جنگ با کمونیسم داد. زیرا حسن البناء به اصول بازی آشنا بود.

– جمال عبدالناصر از اخوان برای ایجاد پایگاه مردمی برای کودتای خود استفاده کرد و آن را از قانون انحلال احزاب مستثنی کرد و آنگاه که به هدف خود دست یافت اخوان را سرکوب کرد.

– سادات از اخوان برای درهم کوبیدن گرایش کمونیستی و ناصری استفاده کرد و این کار را با توافقنامه ای صریح انجام داد.

الظواهری تفاوتی میان حسن البناء، نخستین رهبر اخوان، و هیچ یک از اعضای آن حتی آنان که از اخوان جدا شدند، نمی گذارد. او می گوید: «همه آنها در تخریبهای شرعی اخوان که از حسن البناء شروع شد از قبیل مدح حکام و حمایت از آنها و پذیرش قانون بشری (قانون اساسی) و واجب شمردن پایبندی به قانون و پیروی از اصول دموکراتیک و شرکت در

انتخابات نقش داشتند. حسن البنا شخصاً دو بار به این کار اقدام کرد و کج روی سیاسی او ورود به درگیریهای حزبی و پرهیز از خشونت بود و به آنها که ادعا می کنند اخوان کنونی از خط و راه حسن البنا دور شده است می گوئیم که چنین نیست، خط مشی غیرمستقیم اخوان از جانب خود اخوانیها با مخالفت زیادی روبرو نشده است، مگر در میان افراد معدودی چون سید قطب و خواهرش امینه قطب، اما برادرانی که از اخوان جدا شدند و به مشی و اقدامات رهبران اخوان اعتراض کردند از حزب مادر انشعاب نکردند بلکه با کل تشکل اخوان به مخالفت برخاستند همچون خروج گروه (سید نامحمد) و جدانشدن محمد الغزالی و گروه شکری مصطفی به نام التکفیر و الهجره. توانایی فوق العاده مالی اخوان المسلمین، اخوان را به بلای بزرگی دچار کرد و امر به معروف و نهی از منکر را در این حزب کشت، بلایی که از رخوت و سستی ناشی از تنعم مادی اخوان سرچشمه گرفته است. اخوان پس از دوره فرار بسیاری از اعضایش در دوره قهر ناصری هم اکنون با در اختیار گرفتن امور سازمانهای کمک رسانی صاحب شرکتهای و بانکهای منطقه ای و بین المللی شده است تا آنجا که هم اکنون بیوستن جوانان به اخوان یکی از راههای مطمئن کسب درآمد و فراهم کردن زندگی است.

از این جهت دیدگاه «جماعة الاسلامیة» در مورد اخوان تفاوت زیادی با دیدگاه «الجهاد» ندارد. عصام درباله در کتابش عجیب شمرده است این «ادعای برخی را که آحاد مردم را صاحب حاکمیت تام و مطلق می شمارند و می گویند قانون مردمی لازم الاحترام و حکم مردم واجب الاجراست زیرا مردم برای آنها هدف می شود و وقتی با مشکل پرداختن همه مردم به امر قانونگذاری مواجه شدند مبتکر اندیشه ایجاد مجلس نمایندگی شدند که اعضایش توسط مردم انتخاب می شوند و این مجلس به نمایندگی از مردم امور قانونگذاری را به عهده می گیرد. از این رو قانونگذاری مجلس حقی به شمار می آید غیرقابل بحث و درست که امکان اشتباه در آن وجود ندارد و عدلی بدور از ظلم که تنها قانون مجلس باید اجرا شود، زیرا مشروعیت این قانون از نمایندگان مردم ناشی می شود و نمایندگان هم مشروعیت خود را از مردم کسب کنند و اینگونه حاکمیت مردم تحقق می یابد.»

بسیار روشن است که مقصود درباله از بیان این مطلب گروه اخوان بوده است. □